

## ( افغانستان ونگاهى بتاريخ آن )

قلم آقاى ميرغلام محمد خان غبار ( ۱۴ )

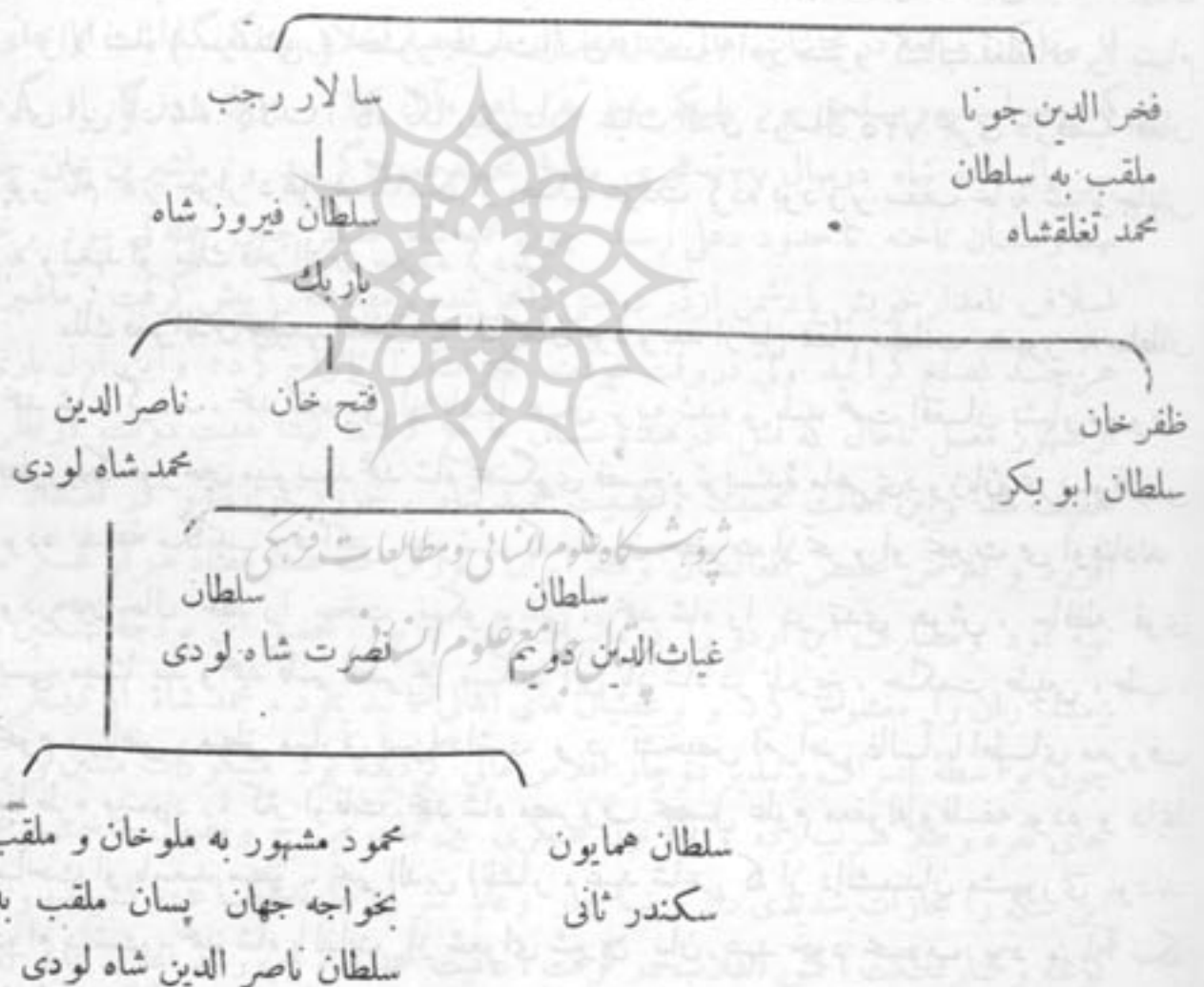
افغان درهندوستان

سلاطين تغلقشاهيه دهلى ( ۹ نفر ) از سال ۷۲۱ تا ۸۱۶ هجرى :  
چنانچه در قسمت ۱۳ گفتيم غازى ملك خان افغان نائب الحكومه پنجاب در شعبان ۷۲۱ هجرى قدم به تخت شهنشاهى هندوستان گذاشت ، پدر غازى ملك به ( تغلق خان ) موسوم وىكى از امرای دربار سلطان غياث الدين بلبن بود لهذا خانواده او بعد از نایل شدن بسطنت مشهور به سلسله تغلق شاهيه گردیده و مورخين هم به همين نام آنها را ذکر نمودند ، ولى بعضى مورخين بعلت آنکه تغلق خان را ذاتاً از غلامان سلطان غياث الدين بلبن شناخته اند نسب او را نيز به غلامان توركى نژاد درست کرده اند ، درحاليكه افغانيت اين خانواده از اسم و رسم و عادات و واقعات تاريخيه آنها در نهايت وضوح آشكار است و اين مطلب كه ما ميگوئيم در ضمن مطالعات تاريخ اين فاميل مشهور نظر اكثر مورخين محقق را جلب نموده است و از ان جمله است مستر تامس ولیم بيل صاحب مفتاح ، مشار اليه در صفحات ۱۰۵ ، ۱۱۲ كتاب خود ( منطبع نول کشور كانپور سال ۱۸۶۷ مسيحي ) در شرح حال سلطان نصرت شاه ابن فتح خان ابن سلطان فيروز شاه باريك تغلتي و سلطان ناصر الدين محمود برادر سلطان همايون سكندر ثانی ابن سلطان محمد شاه تغلتي و اضحاً مینويسد كه نصرت شاه لودی ( قيله مشهور افغان ) و سلطان محمود شاه ابن محمود شاه لودی است ، و ازین صاف نژاد افغاني و اسم قيله وى خاندان تغلقشاهيه ظاهر و پديدار است

وهكذا ميرزا محمد شيرازي در كتاب زينت الزمان في التاريخ هندوستان ويا تاج التواريخ خود ( منطبع بمبئي سال ۱۳۱۰ هجري ) راجع بانقراض سلطان محمد تغلقى واصلحاً مينويسد سلطان محمد لودى است ( ص ۲۰ ) وما برآى آنكه خواسته باشيم سهولتى در شناخت اين سلسله فراهم آيد شجره از آنها را در ذيل مرتب مينمائيم :

تغلق خان ( از امرآى در بار سلطان غياث الدين بلبن )

غازى ملك خان موسوم به سلطان غياث الدين تغلقشاه باني خانواده شاهی تغلقيه



سلطان غياث الدين تغلقشاه بعد از آنكه پادشاه هندوستان گرديد شهنشاهی هندوستان را تأمين نموده وعصيان های هنود را در لکنوتى وتلنگ با حرب های بزرگي خاموش نمود.

مغولها نیز که ضرب دست او را در جنگهای پنجاب مکرر دیده بودند در دوره سلطنت تقریباً هشت ساله او دیگر آرزوی هندوستان نه نمودند پس غیاث الدین برای آرا مش داخلی رعایا و تلافی خسارات عسکر کشی ها مالیات باقی مانده را تخفیف نمود و در عمرانات دولتی بیفزود از انجمله است ارگ تغلق آباد در جوار دهلی قدیم که تا هنوز خرابیهای آن پدیدار است . غیاث الدین امور دولت را با هل آن بسپرد و لا یقتربین رجال افغان را بوزارتها و حکومت ها بگماشت از قبیل ملک تاج الدین جعفر ، ملک برهان الدین ، ملک بهاء الدین ، ملک اسد الدین و غیرها . ملک اختیار الدین مشهور مؤلف کتاب بساتین الانس سمت دبیری دارالانشاء ( سرمنشی ) حضور غیاث الدین داشت ، امیر خسرو کتاب تغلقنامه را بنام نامی این پادشاه کجالات آگاه نگارش داد . غیاث الدین در سال ۷۲۵ هجری در قصبه افغان پور نام در جوار دهلی هنگامیکه از جنگ عودت کرده بود زیر سقف خانه شد و جایش به ولیعهد او ملک فخر الدین سپرده گردید .

ملک فخر الدین ولیعهد ملقب به الغ خان بود و بعد از نایل بمقام سلطنت مشهور به سلطان محمد شاه گردید ، محمد شاه یکی از پادشاهان همان تریبه شده و بلند همت افغان بشمار میرود ، بطوریکه مورخین مینویسند محمد شاه سخنگوی فصیح و نویسنده ماهری در زبان عرب و فارسی بوده بداهة مکاتیب و فرامینی که مینوشت که منتشیان حضرت از تحریر او بحیرت می اوفتادند ، و در عین حال خط را سخت نیکو نوشتی ، محمد شاه را در تندی هوش ، حافظه قوی بسی میستایند و محمد قاسم تصریح میکند این پادشاه در تاریخ ، حکمت طبیعی ، طب ، نجوم ، ریاضی ، منطق مهارتی بسزا داشت و در تشخیص امراض غالباً با اطبای معروف مناظره مینمود ، اکثر اوقات محمد شاه مصروف تحصیل علوم معقوله و فلسفه بوده و دایما مباحث او با سعید منطقی ، نجم الدین انتشار ، عبید شاعر که از دانشمندان مشهوری بودند دوام داشت ، محمد شاه بالذات از شعرای شیرین بیان عهد خود محسوب بود و با آنکه بقول فرشته با علوم منقوله چندان سرو کاری نداشت از ارتکاب ملاحی و مناهی مبرا و در ادای فرایض و اوامر منہمک بود ، سخاوت محمد شاه بحدی مفرط بود که میتوان مسرفش

نامید در یکروز به ملك سنجر بدخشانی هشت ملیون تنگه نقره ( هر تنگه فی مساوی  
 شانزده پول مسی ) اعطا کرد ، و یکباری به ملك الملوك عمادالدین هفت ملیون تنگه  
 ( بحساب امروز ) بخشید ، عضدالدین که فاضل مشهور و استاد محمد شاه بود روزی چهار  
 ملیون تنگه از حضرت سلطان بخشش گرفت ، هکذا بهرام خان نام برادر خوانده سلطان  
 بعطای ده ملیون تنگه ، صد فیل ، یکهزار اسب سر فراز شد ، سلطان بفضلا و شعرا معاش  
 هنگفتی میداد و ازا نجمله بود ملك غازی شاعر که بقول فرشته سالیانه صد هزار تنگه  
 موجب داشت . محمد شاه بعلاوه عیب اسراف يك صفت مذمومه دیگری داشت که عبارت  
 از سفاکی و مبالغه در مجازات اهالی بود فقط این دو نقیصه اخلاقی بود که نگذاشت او بجائی برسد  
 که میخواست و مستحق بود بلکه منجر به تساهی مآل کار و زوال روزگار او گردید .  
 بهر حال محمد شاه در سال ۷۲۷ هجری مقابل بحمله مغول گردید و ترماشیرین خان چغتائی  
 بهندوستان تاخته تا حدود دهلی رسید چون محمد شاه منتظر چنین حمله فی نبود برخلاف  
 اسلاف نامدار خویش بادشمن از در دوستی داخل شده و مصالحه را پیش گرفت ترماشیرینخان  
 هر چند بصلح گرایید ولی در وقت عودت کجرات را تاراج کرد ، و این اول باری بود  
 از ظهور مغل تاحال که مثل در هندوستان فاتح گردید لهذا هیبت دولت در نظر ملت  
 خفیف شد و این اهانت بحمیت و عصیت محمد شاه برخورد ازان رو در تعداد عسکر  
 افزود و بغرض تخلیص افغانستان و فتح ایران و توران اسب و هندو هفتاد هزار عسکر سواره  
 تهیه نمود و مصارف این اردو را در مالیات ملت افزود ، تحمیل این بودجه سنگین حالت  
 زمینداران را مغشوش کرد و بر عصیان های اهالی تأتید نمود ، محمد شاه از دیگر طرف  
 چون بواسطه اسراف و تبذیر دوچار افلاس مالی گردیده بود مسکوکات مسین و برنج را  
 بجای نقره و طلا ضرب زده و بقانون عسکری بین ملت مروج و مقبول ساخت و مخالفین  
 این سکه را مجازات شدیدی داد ، بناچار رعایا سر از جاده اطاعت کشیده و در هر  
 گوشه و کنار مملکت آتش انقلاب در گرفت ، عاقبت محمد شاه مجبور شد اعلان نماید که اهالی  
 مسکوک مسی و برنجی را بخزاین دولت تحویل و عوض آن مسکوک نقره و طلا باز یافت  
 دارند هنوز مسکوکات جعلی و قلب را در خزاین سپرده و طلا و نقره کشیدند این مطلب

بر بحرانهای مالی دولت افزود و انتظام حکومت سستی گرفت. در عین حال صد هزار اردوی سواره محمد شاه که در تحت فرمان خسرو ملک خواهرزاده شجاع او از راه کوههای هماجل بفتح بر اعظم چین حرکت کرده بود در حدود تبت نارسیده از اثر برودت هوا، صعوبت راه ها، عدم آذوقه، ترمدهای عرض راه اکثر آتیه و کشته و بعضاً از خوف سلطان فرار گردید، متعاقباً قحط و غلای شدیدی در پایه تخت دهلی مکرراً در چندین سال واقع شد و رعیت سخت پریشیده و بر باد گردید، محمد شاه شهر آبادان دهلی را تخریب کرد و شهر جدیدی در ( آجین ) که تقریباً او را مرکز هندوستان میگفتند قهراً بساخت و پایه تخت خود قرار داد و اهالی دهلی را محکوم بسکونت در پایتخت جدید نمود این تبدیل فوری و جبری پایتخت بر پریشانی های رعیت افزود و امور اجتماعی را ژولیده ساخت لهذا کاسه صبر ملت لبریز گردید و زعمای افغان در تمام ممالک پنجاب و دکن و هندوستان علم بغاوت افراشت، محمد شاه چاره ندید جز آنکه اردوهای مسلح خودش را که برای تسخیر ایران و توران آماده کرده بود در داخله مملکت بتاراج ملت فرمان دهد، پس جنگ های خونین و متعددی بین پاه شاه و رعیت واقع شده و در تمام این جنگها سلطان بر رعیت غالب آمد، و الحاصل این وقایعی که شمردیم رو بهمرفته از سال ۷۲۷ تا ۱۷۵ هجری طول کشید.

سلطان محمد شاه در اواخر سال ۷۵۱ بالذات عسکر بگوشالی بغات سند کشید و در عرض راه گرفتار تب محرفی گردیده بالاخره در محرم ۷۵۲ در کنار آب سند این شهنشاهی که هندیاها او را سلطان اعظم میخواندند رخت بسرای دیگر کشید در حالیکه اکثر ولایات مهمه هند از دولت قاهره او مجزا شده و دم از استقلال میزدند، بزرگترین آنهمه مملکت وسیعه دکن بشمار میرفت که در تحت رایت سردار مشهور اسمعیل فتح افغان به تشکیل دولتی پُرداخته و اعلان استقلال نموده بود. بهر حال این چند بیت از طبع آن سلطان قهار و ناکامی است که پس از ۲۷ سال فرمانروائی در بستر نزع و احتضار سرانیده:

بسیار درینجهان چمیدیم      بسیار نعیم و ناز دیدیم  
اسپان بلند بر نشستم      تورکان گران بها خریدیم

کردیم بسی نشاط و آخر چون قامت ماه نوخیدیم  
 ملك فيروز بار بك پسر سالار رجب که برادر زاده سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه و ولیعهد  
 سلطان محمد شاه بود بعد از فوت سلطان در محرم ۷۵۲ در سن متجاوز از پنجاه قدم به تخت  
 سلطنت نهاد، فیروز شاه پادشاهی عاقل و فاضل و حلیم، مجرب و مدنیّت پرور بود، او  
 از یکطرف به حلم و مدارا نفرتی را که مظالم محمد شاه در قلوب ملت نسبت بخانواده  
 سلطنت تولید نموده بود محو کرده و از دیگر طرف بقوت و سیاست فتنه‌های بغاوت و  
 عصیان متمرّدین مملکت را فرونشاند، خراجهای باقیمانده و مالیات گذشته را از غالب  
 راجهای باجگذار هنود حصول و خزاین را آباد کرد، فیروز نگذاشت مغل در حملات هند  
 جسارت سابقه را تجدید نمایند، و خود به آبادی هند و تمدن او غلو ورزید. فیروز شاه  
 در سال اول جلوس خود در تخت فرمان خداوند زاده عماد الملک امیر علی غوری عسکر  
 بسر کوبی طغی نام طاغی پرسند سوق نموده و او را در حدود گجرات بکشت، و عساکر  
 مغل را که بسر داری امیر التون از افغانستان بنام امداد سلطان محمد شاه در مقابل عاصی‌های  
 داخله هند آمده بودند با امیر نوروز گرکین داماد ترماشیرین خان پادشاه چغتائی ماوراءالنهر  
 و افغانستان بعودت از هندوستان مجبور نمود. فیروز شاه در سال ۷۵۴ مالیات و خراج  
 چندین ساله را از اودیسنکه راجه کور کهپور و راجه کهپور قهرآبستد و عسکر کشیده  
 حاجی الیاس خان افغان را که در کهپور کخاطب به شمس‌الدین شاه شده و اعلان استقلال  
 کرده بود بشکست، و در سال ۷۵۹ مغل‌ها را که به دیپالپور تاخته بودند طرد نمود،  
 در سال ۷۶۰ ولایت متمرّد جاجنکر را بساخت و در سال ۷۶۲ بالذات عسکر  
 بجانب نگر کوت کشیده راجه سرکش آنجا را مغلوب نمود، و متعاقباً  
 جام مالی بن جام غفره حکمران سند را که سر از اطاعت فیروز شاه پیچیده  
 بود مطیع و منقاد دربار دهلی ساخت، در سال ۷۶۶ بغاوت گجرات را فرونشاند  
 و در ۷۶۷ طغیان و لایت اتاوه را خاموش نمود، مهمتر بن این شورش‌های داخله  
 انقلابات هنود علاقه کهنتر بود که برخلاف اسلامیت حرکت میکردند فیروز شاه ملك  
 داؤد افغان را بتادیب و تنبیه آنها بگماشت و داؤد تا سال ۷۸۷ هجری بفیصله این امر قیام

داشت . با این مراتب فیروز شاه در صدد الحاق سلطنت افغانی دکن بر نیامد و از آن بعد است که سلطنت دکن بصورت قطعی از شهنشاهی هندوستان تا ظهور خانوادۀ بابر مجزا ماند .

فیروز شاه نخست در سال ۷۵۴ در کنار آب سرستی ( سرسوتی ) عمارات عالیہ بنیاد نهاد ، و در سال ۷۵۵ شهر فیروز آباد را در جوار دہلی بساخت ، در ۷۵۶ جوئی از نہر ستلج تا جہجر در فاصلہ تقریباً ۷۲ میل کشید ، و در ۷۵۷ از نہر جون در جبال مندوی و سر مور نہری جدا کردہ و ہفت نہر دیگر باو افزود و این نہر جدید را بہ ہانسی و از انجاہ ایسین بردہ در انجا حصار بنام فیروزہ تعمیر کرد ، متعاقباً جوئی دیگر از نہر کہکرا کشیدہ از حصار سرستی عبور داد و بہ نہر سر کہترہ رساندہ در انجا شہر جدیدی بنام فیروز آباد بنا نهاد و جوئی از نہر جون در نالاب آن شہر انداخت ، در سال ۷۶۲ بہ حفریات تپہ عظیمی امر داد کہ میان آب سرستی ( از کودہا بردارندہ در نہر ستلج میریخت ) و آب سلیم ( بہ سر ہند میرفت ) واقع بود فیروز میخواست کانالی در تپہ مذکور کشیدہ آب سرستی را در آب سلیم اندازد و آن نہر عظیم را بہ سر ہند ، منصور پور ، سنام داہم الجریان نماید پس برای این مقصد بزرگ بطوریکہ فرشتہ مینویسد پنجاہ ہزار نفر عملہ بکار انداخت در ضمن این حفریات استخوانہای فیل و دست ہای انسان پیدا شد بنوعی اگر بقول مؤرخین افسانہ نویس اعتماد ممکن میبود این استخوانہای دست انسانی تا سہ زرع طول داشتہ و بعضاً تاجر کردہ بودند بہر حال فیروز حصار دیگری نیز در دہ کر و ہن ۱۵ میل شمالیہ بساخت و آنرا فیروز پور نام نهاد ، محمد قاسم میگوید این حصار فیروز پور قلعہ متین و سنگر عسکری بودہ و در دہ میلی بدان تعمیر شد مردمان چوئی آن اکثریت تعمیرات فیروز شاہ سخت خستہ شدہ بودند این قلعہ را آخرین پور نام گذاشتند بالآخرہ آنچنان شد کہ در دہن عام اوفتادہ بود یعنی فیروز شاہ را دیگر یسر نشد آبادی جدیدی نماید چنانیکہ تامس ولیم ییل میگوید فیروز شاہ شہر جانپور را بنام نامی عم خود فخر الدین جونان ( سلطان محمد تغلق ) در سال ۷۷۲ ہجری اعمار نمود بہر حال بعلاوہ قصبات و شہرہا ، استحکامات نظامی و باغہای کہ سلطان فیروز شاہ باریک در ہند وستان تعمیر نمودہ مؤرخین آبادی ہای مشہور اورا بقراردیل تعداد مینمایند ؛ بند آب ( ۵۰ عدد ) مسجد ( ۴۰ عدد ) مدرسہ ( ۳۰ عدد ) خانقاہ ( ۲۰ عدد ) قصر ( ۱۰۰ عدد )

شفاخانه ( ۵ عدد ) حمام ( ۱۰ عدد ) مقبره ( ۱۰۰ عدد ) چاه ( ۱۵۰ عدد ) پل ( ۱۰۰ عدد ) حتی بعض مؤرخین هندی تعمیر نخستین سرك معروف شیر شاه سوری را که از دهلی تا آگره کشیده نیز منسوب بفیروز شاه میداند و مینویسند شیر شاه بعد از خرابی آن را تعمیر و ترمیم نموده است. فیروز شاه بعلاوه این بسط مد نیت و تعمیر شفاخانه و مدارس در ترویج علوم و فنون بسی انهماك داشت چنانچه بعد از فتح نكر كوت و تخریب بتخانهها كتابخانه مشهوره جا لا مگهی را که دارای یک هزار و سه صد کتاب برهمنی بود در معرض استفاده گذاشته و قسم مفید آن را بفضلاى همركاب خویش امر ترجمه داد و ازان جمله است كتاب دلايل فيروز شاهى که در حکمت طبعی توسط شاعر معروف اعزالدین خالد خانى بنظم ترجمه و تدوین گردید. ضياءالدین برنی تاریخ فیروز شاهى را بنام نامی این پادشاه نوشت، فیروز شاه شخصاً دارای فضیلت علمى بود و كتاب فتوحات فيروز شاهى از مصنفات اوست و این همان كتابى است که مبنی بر هشت فصل و حاوی شرح وقایع فیروز شاه بوده و بامرا و در گنبد مشمن مسجد جامع واقع در شهر جدید فیروز آباد ( در جوار دهلی قدیم ) مرقوم گردید، این چند سطر ذیل از فصل دوم همان كتاب است که مؤرخین بضمط آن پرداخته اند :

باز منة سابقه خون ریزی میلما نان بانك جریمه شدی و اقسام تعذیب مثل بریدن دست و پای و گوش و بینی و کور کردن چشم و کوفت المیتخوالهای اعضا به میخ کوب و سوختن اندام با تش و زدن میخ آهنین بر دست و پای و پوختن کشتیها و بی بریدن و دوپاره کردن آدمی و دیگر انواع سیاست شیوع تمام داشت حق سبحانه تعالی مرا توفیق داد که جمیع آنها را منسوخ ساختم و دیگر بعضی وجوهات نامعقول و بیحساب که بظلم داخل مال واجبی کرده هر سال بزجر می گرفتند مثل چرائی و گل فروشى و ... همه را بر طرف کردم که گفته اند : -

دل دوستان جمع بهتر که گنج خزینه تهنی به که مردم برنج  
و مقرر داشتم که هر مالی که خلاف سنت پیغمبر است علیه السلام نگیرند، و پیش ازین  
رسم بود که مال غنیمت را پنجم حصه بسپاهی داده و چهار حصه بدیوان می گرفتند و من



موافق شریعت مطهره پنجم حصه بدیوان قرار دادم و ..... و دیگر جامعه ابریشمی پوشیدن و استعمال طلا و نقره کردن که مردان روزگار را عادت شده بود همه را دفع نمودم و ..... و اهل خدمت بر جمیع مدارس و مساجد و خوانق و حمام و چاه معین ساخته و وظیفه قرار دادم که تفصیل آنها دراز است . . . . .

نظام الدین احمد گفته بود فیروز شاه قوانین نافعی وضع نموده و بسه تدبیر مملکت را آرام و آباد نگه داشت یکی آنکه مظلوم و سیاست را ترک گفت، و مردمان را به احسان بنده ساخت لهذا محتاج به سیاست شدید نشد. دیگر آنکه برخلاف سلاطین سابق مالیات را معتدل ساخت و اضافه از توان رعیت طلب نکرد از آن رو ملک آباد گردید. سوم آنست که امور دولت را با شخص لایق و خدا ترس سپرد و هیچ شریر و بد نفسی را بخدمتی نگماشت. با کل حال در سال ۷۸۹ فیروز شاه بسبب کثرت عمر و دردی که از فوت ولیعهد جوان خود شهزاده فتح خان در دل داشت از کار سلطنت استعفا نمود و تاج و تخت را به پسر بی تجربه خود شهزاده محمد عطا کرد ولی بعد از پنجاه سرداران افغان برخلاف شاه جوان داخل اقدامات شدند بناچار محمد شاه فرار اختیار کرد و از حضور فیروز شاه سلطنت به تعلق شاه بن ولیعهد مبرور تعلق گرفت، متعاقباً فیروز شاه باریک در رمضان ۷۹۰ راه آخرت گرفت.

بعد از فیروز شاه غیاث الدین تغلق شاه را سماً پادشاه شد ولی ظلم و اعتساف او عمر این پادشاهی را در پنجاه گوناگون نمود سرداران افغان شاه را مقتول و جایش را به ابو بکر شاه بن ظفر خان بن فیروز شاه سپردند. چندی نگذشت امیر ان صده (رؤسای افغانه سما نه) به تائید شاه فراری سلطان ناصر الدین محمد شاه پسر فیروز شاه پرداختند لهذا ابو بکر شاه مخلوع و فرار و محمد شاه در سال ۷۹۲ مکرراً بر تخت سلطنت عروج کرد ایندفعه محمد شاه شورش گجرات را خاموش کرد و غلامان در باررا که پوربی و بنگاله نژاد بودند و بر امور دولت احاطه کرده بودند قتل عام کرد و خودش در سال ۷۹۶ عازم جهان دیگر گردید. همایون پسر او ملقب به سکندر شاه تاج دولت بر سر نهاد اما عمر او از یکجا تجاوز نه نموده و فوت شد، پس از همایون کوچکترین پسران سلطان ناصر الدین

محمد شاه لودی محمود خان مشهور به ملو خان و ملقب بخواجه جهان بنام سلطان ناصر الدین محمود شاه ملقب و شهنشاه هندوستان گردید، ولی انقلابات شش ساله خانوادۀ سلطنت و طغیانهای را جهای تحت الحما به از قبیل رای بهنسور و امثالها بنوعی ضعف و فتور در ارکان دولت تولید نموده بود که مملکت برای تجزیه و انفلاق مستعد میشد، در عین حال بود که سیلاب آفت انتساب چنگیز ثانی امیر تیمور کورگانی سرازیر گردیده و بکلی بنیاد این شهنشاهی عظیم را بر انداخت و اگر تدبیر سرداران زبردست افغان نبود هر آئینه قبل از ورود بابر در همان آن دولت افغانها هندوستان را وداع میگفت.

و الحاصل در عهد ناصر الدین محمود شاه در باریان متنفذ دهلی از قبیل ملک مقرب خان افغان حاکم دهلی و ملک ملو خان افغان بر علیه شهنشاه خود داخل قتنه ها گردیدند، هنوز نیز سراز اطاعت پیچید، متعاقباً ملک سعادت خان افغان در حالیکه ناصر الدین محمود شاه در پایتخت دهلی تاج سلطنت بر سر داشت شهزاده نصرت خان بن ولیعهد فتح خان بن فیروز باریک را در شهر فیروز آباد بسطنت برداشت ( ۷۹۷ هـ ) و او به نصرت شاه معروف گردید، سه سال مابین دو پادشاه در اقلیمی جنگ مشتعل بود. در سال ۷۹۸ سارنگ خان افغان در دیپالپور و ملتان علم استقلال بر افراشت و ملو خان افغان ملقب باقبال خان حاکم حصار سیری اعلان بیطرفی نسبت بسطنت دهلی در قباي آن نمود در سال ۸۰۰ میرزا پیر محمد جهانگیر نیرۀ تیمور گورگان از پهنند گناشته اوچهارا محاصره کرد و متعاقباً ملتان را از سارنگ خان قهراً اشغال نمود. در ضمن این واقعات ملو اقبال خان نصرت شاه را بشکست و ناصر الدین محمود را بازیچه دست خویش ساخت، لهذا مرگرت و اقتدار غائب گردید، نفاق و اختلاف سر کشید و دعویداران سلطنت در هر کنج و کنار مملکت ظاهر شد، عاقبت در حالیکه کشتی شکستۀ شاهنشاهی عظیم هندوستان در بحر حوادث منزلزل و سرگردان بود مغیل جانب هند سرازیر شد و بیک حمله بنیاد آن دولت فرسوده را از هم ریخت.

تیمور و هند:

تیمور بعد ازان که در نتیجه محاربات خونین افغانستان را اشغال نمود در سال ۸۰۰ هجری عسکر بجانب هندوستان کشید، و سند را عبور نمود در اوایل سال

۸۰۱ اولین مقابله او در حدود دامن کوه نام با سرحد داران هند افغانی واقع شد شهاب الدین مبارک افغان حاکم آن نواحی با همه مقاصد و متی که بخرچ داد با آخیره پریشان گردید و تیمور متعاقباً بتاراج شهر نهبینه ( واقع در حد اتصال نهر جمود چناب ) پرداخت و اهالی را بوحشت قتل عام نمود و غله و ارزاق را آنچه اضافه از تاراج ماند آتش داد، پس از آن شیخا کهک افغان سرحد دار محل شهنواز را مغلوب و مرزا پیرمحمد را که در ملتان محصور افغانها شده بود تخلیص نمود، اما در محاصره حصار بتیمور دوچار مقاومت شدیدی ژنرال مشهور افغان بهادر خان غلجی گردید بناچار مصالحه را تن داد و بهادر خان بملاقات او شتافت ولی تیمور برخلاف عیاشی خاتمانه او را بقتل رساند و حکم قتل عام اهالی صادر کرد، پسران بهادر خان نموان و اطفال صغیر خود شان را در داخل قلعه کشته و خود با اتباع خویش بانهایت رشادت بر فوج مغل حمله کردند و آنقدر کشتند تا یکسره کشته شدند، تیمور بسی برآشفته و انحصار متین را بخاک برابر کرد و بجانب سرستی روان شد هندیها از خوف راه ها را گذاشتند و بهر طرف فرار کردند ولی تیمور تعاقب کرد و هر قدر یافت بکشت و خود از طریق سمانه براه های متعدد بجانب دهلی عسکر برآورد، تیمور تا رسیدن دهلی دیگر هیچ قوای دولتی دوچار نشد چون که دولتیان مشغول خانه جنگی ها و تفریح داخل بودند، تیمور در رسیدن دهلی بقتل عام اهالی جنوب دهلی فرمان داد و خورد در صحرای فیروز آباد مقابل پایتخت دهلی معسکر ساخت و برای تولید رعب در دل های مقابل امر داد تمام اسرای جنگ را که نا حال در هند وستان گرفته بودند و بالغ بر صد هزار انسان میشد سر بریدند، از دهلی یعنی آن پایتختی که همیشه سه صد هزار عسکر تحت السلاح داشت امروز پادشاه هندوستان ( سلطان ناصر الدین محمود ) با سپه سالار خود ملو خان فقط توانست با پنج هزار سواره افغان و یکصد و بیست فیل جنگی در برابر دشمنی که بزرگترین قوای حربی آسیا را دارا بود عرض موجودیت نماید، نتیجه چنین مقابله فی خود معلوم است که منجر به تمامیت اردوی افغان و فرار شهنشاه جانب گجرات و مسافرت سپه سالار بصوب برن گردید

جهانکشی مغل دهلی را تاراج و اهالی را قتل عام نمود و زوی دهلی (باغ وحش یادگار مدینت فیروز شاه بارک) را به اردوی خود تحویل داد، و الحاصل تیمور بعد از پانزده روز توقف و تخریبات و حشیانه جانب سمرقند عودت نمود و صنعت کاران و معماران دهلی را با خود برد تا مسجدی در سمرقند به نمونه جامع سنگی سلطان محمد تغلق بسازند، و در حین عودت قلعه میرت را که از بهترین قلاع افغانی در حدود پانی پت بود فتح و تخریب و قتل عام نمود، و بعد ها به تخریب تمام قلاع واقعه در عرض راه و تاراج دامان جبال سوا لک پرداخت. تیمور در وقت خروج شدن از هند حکومت پنجاب را به خضر خان افغان ( طائفه سربنی ) داد، چونکه خضر خان و ملک بهاؤالدین ( طایفه نیازی پختانه ) و ملک یوسف سروانی و ملک حبیب سربنی قبلا ضعف دهلی و اندازه اقتدار تیمور دانسته با او از راه مواسات و امداد داخل شده بودند، و ملک خضر خان سربنی همان شخصیت است که بالاخره در هندوستان بانی سلطنت جدید افغان بشمار رفته و خانواده خضر خانیه مدتی در هند سلطنت نمودند.

با کل حال بعد از تیمور نصرت شاه فراری جمعیتی بهم رسانیده و داخل دهلی شد ولی شهر سپهر دهلی و سیری معمور را که دوچار تخریبات مدهشه و قحط و وبا شده بودند با چشم اشکبار ملاقات نمود، نصرت شاه هنوز به تنظیم پایتخت آغاز نکرده بود که ملو اقبال خان عسکر بدلهی کشید و نصرت شاه بناچار راه میوات در پیش گرفت، در عهد ملو خان مردمان دوباره بدور او مجتمع گشتند و به تعمیر و ترمیم خضار و بیری پرداختند لهذا دهلی نو آبادان تر گشت اما دهلی قدیم بهمان حال خراب باقی ماند، ملو خان اگرچه به تشکیل دولتی کوچک کامیاب آمد ولی نفاق های داخلی که با ملو خان در آستین افغانها بازی میکرد محدی قوی گردیده بود که دیگر اعاده عظمت گذشته تقریباً محال بنظر میرسید، و لایت گجرات در تحت رایت خان اعظم ظفر خان افغان و ولایت مالوه بسرمداری دلاور خان غوری و ولایات قنوج، اوده، جونپور، کره در زیر اداره سلطان الشرق خواجه جهان و پنجاب و ملتان محکومت خضر خان سابق الذکر و ولایت سمانه در تحت اقتدار غالب خان افغان و ولایت بیانه محکمرانی شمس خان اوحدی و ولایت کالپی بریاست محمد خان بن ملک زاده فیروز اعلان استقلال کرده و هر یک در حدود

خود دولت های مطلق و مستقلی بحساب میرفتند ، ملو خان فقط بولایت میان دو آبه و پایتخت دهلی مالک بوده ، و او در خیالات خود که مجدداً تشکیل یکدولت واحده شهنشاهی میخواست همیشه ناکام ماند . ملو خان هر چند در سال ۸۰۳ سمانه را مسترد کرد و باری هم باسترداد جونپور واوده متوجه شد ولی در سال ۸۰۵ از استرداد گویار عاجز آمد و سلطان ناصرالدین محمود که با وی بیوسته و صرف بنام و تانی قناعت مینمود دوباره از او جدا شده و در قنوج رایت حکومت برافراشت ، بالاخره ملو اقبال خان در جمادی الاول ۸۰۷ در محاربه پنجاب باخضر خان فرمان فرمای آن ولایت مغلوب و معدوم گردید و آنهمه آرزوهای بزرگ را با خود در خاک برد .

سلطان ناصرالدین محمود از مرگ ملو خان استفاده و یکبار دیگر داخل دهلی شده اعلان سلطنت نمود و گرچه عمر این سلطنت تا سال ۸۱۵ طول کشید ولی تجزیه ولایات معظمه هند دیگر موقعی برای سلطنت مرکزی نگذاشته و در واقع از ایالتی بیشتر قیامت نداشت . سلطان ناصرالدین در خاتمه کوشش های که برای استرداد بعض قرا و قصبیات هند بعمل آورد عاقبت ناکامانه راه آخرت اختیار نمود و سرداران پایتخت جای او را در سال ۸۱۶ به سردار دولت خان لودی سپردند . خضر خان سربنی نایب الحکومه کار آگاه پنجاب که سالها در کمین سلطنت نشسته و تهیه نفوذ و اقتدار می نمود ازین پیشآمد و انقراض خانواده شاهی موقع بدست آوریده با شخصیت هنرور عسکر عزیمت دهلی نمود و در ربیع الاول ۸۱۷ دهلی را مفتوح و دولت خان را محبوس نمود ؛ ازین بعد است که تاریخ شهنشاهی هندوستان چندی بعنوان سلاطین خضر خانی افغان اختصاص می یابد و ما از آنها در آینده سخن خواهیم گفت .

